

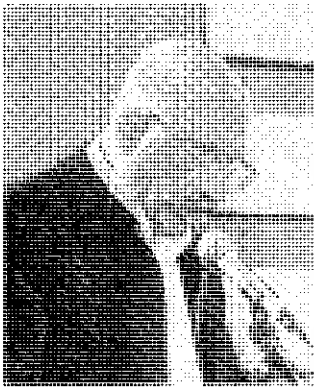
پرونده یک موضوع:

## فیلم‌نامه‌نویسی

- چند جمله‌ای در باب راز و رمزهای فیلم‌نامه‌نویسی / نادر ابراهیمی
- بزرگترین ضربه را به جنگ خودی‌های جاهل زده‌اند / گفت‌وگو با حبیب احمدزاده
- فیلم‌نامه‌نویسی و شعر / گفت‌وگو با بهروز افخمی
- سخت‌ترین کار سینما، نوشتن است / گفت‌وگو با سیروس الوند
- مهمترین مسأله برای فیلم‌نامه‌نویس شناخت است / گفت‌وگو با رخشان بنی‌اعتماد
- موقع نوشتن به خودم رجوع می‌کنم / گفت‌وگو با کیومرث پوراحمد
- فیلم‌نامه‌نویس باید پوستش کلفت باشد / گفت‌وگو با فرهاد توحیدی
- سینمای حرفه‌ای روی فکرهای نو سرمایه‌گذاری نمی‌کند / گفت‌وگو با فریدون جیرانی
- بچه‌ها بلند بلند فکر می‌کنند / گفت‌وگو با فریدون حسن‌پور
- تنبلی در نوشتن، ریشه فرهنگی دارد / گفت‌وگو با دکتر محمد خدایاری فرد
- نویسنده باید دنیا را نوعی دیگر ببیند / گفت‌وگو با مسعود رسام و بیژن بیرنگ
- تأملی کوتاه در باب کمدی و روش‌های ایجاد فضای کمیک / ابوالفضل زرویی نصر آباد
- کار اجرایی با کار خلاقه منافات دارد / گفت‌وگو با سید مهدی شجاعی
- فیلم‌نامه‌نویسان ما نتوانستند ابعاد وجودی بسیجی را درست بشناسند / گفت‌وگو با جواد شمقدری
- تحقیق در خدمت باورپذیر کردن فضا / گفت‌وگو با کیانوش عیاری
- نویسندگی راه میان بر ندارد / گفت‌وگو با اصغر فرهادی
- نویسنده مادر شخصیت‌هاست / گفت‌وگو با فریدون فرهودی
- فیلم‌نامه‌نویس نباید کار اجرایی بکند / گفت‌وگو با علی اکبر قاضی نظام
- خنده، انتظاری است که به سرانجام نمی‌رسد / گفت‌وگو با داریوش کردان
- ضعف فیلم‌نامه‌نویسی را بارر نکرده‌ایم / گفت‌وگو با رضا مقصدی
- در سینما اصل فیلم‌نامه است / گفت‌وگو با رسول ملاقلی‌پور
- کالبد شکافی فیلم‌نامه آدم‌برفی / گفت‌وگو با داود میرباقری
- گزارشی از وضعیت فیلم‌نامه‌نویسی در سینمای ایران / زهرا مشتاق
- کتاب‌شناسی فیلم‌نامه
- رویای جاودانگی / زندگی و آثار و گفت‌وگویی با ری بردبری / رضا سالک
- نیمه تاریک بشر / زورباناکیت / ترجمه سعید خاموش
- رازهای هیجان آفریدن / ویلیام سی. مارتل / ترجمه سعید خاموش
- کسب حق مولف فیلم‌نامه / آلکس اپستالین / ترجمه کورش کوشانفر

# چند جمله‌ی در باب راز و رمزهای فیلم‌نامه‌نویسی

نادر ابراهیمی



نادر ابراهیمی نویسندهٔ توانای عرصهٔ ادبیات ایران، از سال ۱۳۵۰ به فیلم‌نامه‌نویسی گرایش پیدا کرد و فیلم‌نامه «آن‌که خیال بافت، آن‌که عمل نکرد» را نوشت و سپس جذب تلویزیون شد. مجموعه‌های تلویزیونی «آتش بدون دود»، «سفرهای دور و دراز هادی و کامی» و همچنین فیلم‌نامه‌های سینمایی «صدای صحرا»، «روزی که هوا ایستاد» و «آخرین عادل غرب» حاصل کار او در این زمینه است.

اما فعالیت او در عرصهٔ فیلم‌نامه‌نویسی و سینما به این موارد خلاصه نمی‌شود؛ ابراهیمی به عنوان یک استاد در تربیت و کشف ویژگی‌های تعدادی از مطرح‌ترین چهره‌های امروز سینمای ایران نقش به‌سزایی داشته و این موضوع اهمیت حضور داستان‌نویسی همچون نادر ابراهیمی را در عرصهٔ سینمای ایران مشخص می‌کند.

بالاخر - در خواسته‌های دنیوی طیب و طاهر فرورفتن را فرو بگذارد، چند روزی، و در کند ذهنی و آشفتنگی نسبی چند ماهی بیش نمی‌کشد که بر جمیع این فنون مسلط می‌شود - چندان که می‌تواند، حتی، به عنوان استاد دانشگاه درس فیلم‌نامه‌نویسی بدهد.

(من در عمر خویش، تنی چند از بدکارترین و فاسدترین می‌تزان را دیده‌ام که دوران مهمیزی‌شان که بر سر آمده، چند ماهه همه‌ی اصول فیلم‌نامه‌نویسی را از بر کرده‌اند و بعد به مقام منبع تدریس رسیده‌اند. سوگند می‌خورم.)

راست می‌گویم که بیش از دو فصل یک سال وقت نمی‌خواهد: «چگونه ببیندشیم، چگونه طراحي کنیم، چگونه موضوع را گسترش بدهیم، چگونه تحقیق کنیم، چگونه به اوج برسانیم، چگونه فرود بیاییم، چگونه تصویر سازی کنیم، چگونه فصل‌بندی کنیم، چگونه صحنه‌ها را بسازیم، چگونه شخصیت‌ها را به‌پروانیم، با مکالمات چه کنیم، از نظر شکل دو ستونی بنویسیم بهتر است یا یک ستونی؟ صدا را چگونه از تصویر تفکیک کنیم، تا چه حد در مسائل مربوط به کارگردانی و فیلمبرداری و نورپردازی و موسیقی حق دخالت

هرکودکی، سرانجام، از برکردنی‌ها را از بر می‌کند و بر کُرسی دانستن می‌نشیند و کودکانه فخر دانش می‌فروشد. آنچه که این زمان، در قلمرو تحقیر شده‌ی هنر، کمیاب است - در مواردی بسیار کمیاب تا حد مفقود - علت معنوی و وجدانی از برکردن است و یادگرفتن؛ و به هیچ کجا نخواهیم رسید جز به دکه‌ی بُنجل فروشان سرگذر - اگر رنج و ریاضت دریافت علل را تحمل نکنیم، که البته فعلاً آموخته‌بیم که نکنیم.

نوشتن فیلم‌نامه - همانند عمده‌ی کارهای هنری یا در ارتباط با هنر - یک مشت قواعد و اصول و روش‌های کاربُردی دارد که به مجموع آنها «فن فیلم‌نامه‌نویسی» می‌گویند. ده‌ها کتاب خوب و بد آموزش فن فیلم‌نامه‌نویسی وجود دارد که حتی از اشغال‌ترین و ابلهانه‌ترین آنها می‌شود چیزهایی یادگرفت، و واقعیت تأسفانگیز این است که تعداد کتاب‌های خوب هم آنقدر کم نیست که انسان مجبور شود به بد پناه ببرد. این کتاب‌ها، اگر مخاطب متمرکز شود و اشتغالات متعدّد ذهنی از جمله رویاهای شیرین معجزه آسا نوشتن و برق‌آسا فروختن و به ارتفاع وصل رسیدن و ناگلو - کمی هم

● مشکل فیلمنامه نویسی ما - که مشکل اساسی سینمای ما از آن سر چشمه می‌گیرد - قبول بفرمایید که مسائل اصول و قواعد و این طور خزعبلات نیست، و ما معلمان فیلمنامه نویسی که این مسائل را مشکل اساسی کار قلمداد می‌کنیم و خیلی هم بادش می‌کنیم که رویت پذیر شود، فی الواقع، به دو دلیل آشکار است: اولاً می‌خواهیم خوف به دل آنها که شوق این کار را دارند بیندازیم تا دست زیاد نشود و کسب حلال ما به کسادی نکشد و هر روز گروهی فیلمنامه نویسی نو پا از راه نرسند؛ ثانیاً می‌خواهیم دکان آموزشی خودمان باز بماند و از این نمد تکه پاره‌ی بی آبرو شده کلاهکی هم برای خودمان بدوزیم.

داریم. در نهایت، چگونه بنویسیم که هر چه می‌نویسیم، قبل از آنکه شنیداری باشد، دیداری و تصویری از کار درآید...»

... که تازه، هر فیلمنامه نویسی که به پختگی برسد، این قواعد را ترمیم و تکمیل و تصحیح می‌کند، یا به کل زیر همه‌ی آنها می‌زند؛ که تازه اگر به پختگی هم نرسد، به راحتی می‌تواند پساب سینماهای هندی و غربی را به اتاق خود هدایت کند، ثمناً، آنها را در تصویرهای خانگی ببیند، «سه تا و نصفی» تانجل آمریکایی را «دو تا و نصفی» ملی و میهنی و انقلابی کند، یا کتاب «خواهران غریب» یا «دو قلوه‌های ترک» اجنبی را بردارد و چاشنی ابتذال و انحطاط و موسیقی «کف کف همگی کف آقاییون کف خائما کف» را به آن - به نسبت نود درصد - بیفزاید و به اوج پیروزی و سربلندی و شکوه و عظمت و افتخارات میهنی و رفاه چرب و ته‌مقدات اجتماعی - سیاسی و از این قبیل حرف‌ها برسد؛ و صدها تن مانند اینها که به آثار شکوهمند ملی‌شان اشاره‌ی کرده هستند و همه می‌دانند که هستند؛ و تو وقتی از طریق اینگونه یادگیری قواعد و اصول، فیلمنامه نویسی شهره‌ی شهر ما شدی و حیثیت ملی ما ملت سیه روزگار را با فیلمنامه‌هایت، مثل یک سیگار سرطان‌زا دود کردی و به آسمان فرستادی، تازه می‌رسی به آنجا که بخت آن را پیدا کنی که داور جشنواره‌های بزرگ وطن انقلاب فرهنگی ما هم بشوی.<sup>(۱)</sup>

مشکل فیلمنامه نویسی ما - که مشکلی اساسی سینمای ما از آن سر چشمه می‌گیرد - قبول بفرمایید که مسائل اصول و قواعد و این

طور خزعبلات نیست، و ما معلمان فیلمنامه نویسی که این مسائل را مشکل اساسی کار قلمداد می‌کنیم و خیلی هم بادش می‌کنیم که رویت پذیر شود، فی الواقع، به دو دلیل آشکار است: اولاً می‌خواهیم خوف به دل آنها که شوق این کار را دارند بیندازیم تا دست زیاد نشود و کسب حلال ما به کسادی نکشد و هر روز گروهی فیلمنامه نویسی نو پا از راه نرسند؛ ثانیاً می‌خواهیم دکان آموزشی خودمان باز بماند و از این نمد تکه پاره‌ی بی آبرو شده کلاهکی هم برای خودمان بدوزیم.

ما، متأسفانه، یک بار دیگر، در عصر «بُخل دانش» زندگی می‌کنیم. گروهی از گدایان دیروز و گداطعمان امروز، نه استاد، که استاذ کازه شده‌اند که مطلقاً دل‌شان نمی‌خواهد چیزی بیاموزند که به کار دانشجویان بیاید. در این حال، اوج اعتبار هر استاد کاره‌یی در آن است که در غیابش، آن درسی که می‌دهد، تعطیل شود؛ یعنی حتی جانشین بر ختی او هم نتواند همان معجزاتی را از خود بروز بدهد که آن مرحوم می‌داده است؛ و آن معجزات هم - سر بسته بگیریم - همان اصول و قواعدی است که دو فصله می‌شود تماش را از بر کرد - حتی بهتر از خود استاد کاره.

با این مقدمات آزرانده، می‌رسیم به اصل مسأله: سا مدرسان فیلمنامه نویسی هم راستش را نمی‌گوییم، یا، راستش را خودمان هم آنقدر نداریم که بذل و بخشش کنیم.

مسأله، به سادگی و روشنی، داشتن شرف است و هدف متعالی انسانی. به همین سادگی و پیش پا افتادگی که عرض می‌کنم. آنچه ما لنگیم در آن، و غرب وحشی و وحشیش بیش از مالنگ - علیل تمام است - همین است؛ اما در غرب، کسانی، مستقل از نظام بد کار حاکم، در تنهایی، راه خود را می‌یابند و به قلّه‌های رفیع معنوی دست می‌یابند و کاری می‌کنند که هرگز گود آفرینش‌های هنری، خالی از میدان‌دار نماند، امّا اینجاء از نوادر روزگار که بگذریم - یعنی از استاد بزرگ و ابدی سینما: هیتاس کیارستمی، و بعد از او محسن مخملباف و احتمالاً یکی دو تن دیگر - در کشوری که گرفتار تهاجمات گوناگو ضد فرهنگی دراز مدت است و نظام حاکم هم این تهاجمات را ترجیح می‌دهد که جدی نگیرد، اکثر ما، اکثر قریب به اتفاق مان، به تقلید پوسته‌یی و ابلهانه از غرب، دست به کار فیلمنامه نویسی می‌زنیم، از الگوهای کثیف آن اکثریت نباو غربی بهره می‌گیریم، و هیچ‌هیچ به چرایی نوشتن و شرف نوشتن و ضرورت ملی نوشتن و اعتبار معنوی نوشتن نمی‌اندیشیم.

تعدادی از آدم‌های بازار بد کار سینمای ما، از میان روش‌های

۱- اشاره‌ی ضمنی به نام دو تن کردم که هر دو شان مثل فرزندان من‌اند و عزیز من و

حامل آرزوهای دور و دراز من، و به همین علت است که دلم برای‌شان می‌سوزد؛ والا

مملکت پر از ایستور آدم‌های آنطور بنویس آنطور ساز است. چرا اشاره‌ی به نام آنها

نمی‌کنم؟ به؟

مختلف نان خوردن، نوشتن فیلمنامه‌های عوام‌فریب را برگزیده‌اند و فی‌المثل، به جای آنکه نانوا یا ماست بند شریف زحمتکشی بشوند آمده‌اند سر وقت این حرفه - بی‌آنکه هیچ‌هیچ انگیزه‌ی شرافتمندانه‌ی برای این کار داشته باشند؛ و همین‌ها هم راه را بر پیروان طریقتِ حق بسته‌اند.

این، اصول و قواعد و راز و رمزهای فنی کار نیست که ما باید یاد بگیریم و به آنها عمل کنیم؛ این هدف و شرف است که باید به آن بیندیشیم و بر فراز سراسر زندگی‌مان جایش بدهیم و پیوسته در پرتو آن حرکت کنیم تا به اوج ماندگاری و مهارت و ابرومندی راستین در خطه‌ی هنر برسیم.

البته «هدف‌شناسی» را هم می‌توان درس داد، همانطور که «شرف‌شناسی» را. انواع هدف‌ها را مشخص کرد و راهکارهای رسیدن به آن اهداف را نشان داد. شرف را تعریف کرد چند بیت حافظ و مولوی و عطار را هم گوشواره‌ی گوش آن تعریف کرد تا عوام فریبی‌مان کامل شود؛ اما ما با این شوخی‌ها، قادر نخواهیم بود که آدم‌ها را شریف و هدف‌مند کنیم - همانطور که اگر کلاسی غیرت‌شناسی بگذاریم و غیرت درس بدهیم و خلاق را انگشت به دهان نگاه داریم، بعضی آدم‌ها را نمی‌توانیم غیرتمند کنیم. راه، فقط و فقط، تفکر در خلوت است، و معامله با خویشین خویش، و مکالمه‌ی با خود - در تنهایی.

- اول اول، به من بگو که کجا می‌خواهی بروی؟ به کجا می‌خواهی برسی؟ آرزو و روایت چیست؟ دنبال چه چیز هستی؟ بعد، دیگر پیدا کردن راه و رسیدن به وصل محبوب، مسأله‌ی نیست.

آیا - حالا که کسی اینجا نیست و خودم با خودم هستم - وسوسه‌های پنهان و ناگفتنی و شهوات کور و تمایلات خالص حیوانی و آسودگی مادی مرا به این راه کشانده است یا اعتقاد به اینکه یکی از راه‌های نجات روح انسان و تعالی بخشیدن به تفکرات او و دست کم‌کم، سرگرم کردنش به شکلی شرافتمدانه و زیبایی‌شناسانه و دیگرگون‌کننده، سینماست، و اصلی‌ترین راه نجات سینما از گنداب، ارائه‌ی فیلمنامه‌ی ناب است و حفظ هدف متعالی و شرف انسانی در همه حال؟

اگر رواییم، آن مسأله‌ی نخستین است که هیچ مشکلی - به جز مشکل زیاد بودن دست در کار نیست، پرپرور، رفتن پسر از باب به ده و دست درازی او به دختر رعیت، جذاب و عوام‌فریب بود؛ دیروز، بگش بگش و هفت تیرکشی و بانک‌زنی و لات بازی در خیابان‌ها؛ امروز، داشتن مرد دوزنه و گرفتاری‌های فقط خنده‌آور آن؛ فردا هم خدا بزرگ است. نه اصول می‌خواهد نه فروغ؛ نه علم نه فن؛ بدان که وقتی راحت را اینگونه انتخاب کردی، بر سر سینما سروری و بر خرمراد سوار. البته خودت می‌دانی که رسیدن به اهداف متعالی شرافتمندانه همانقدر دشوار است و پیر درد که رسیدن به خُرده آرزوهای حقیر و پست، آسان و بی‌دردسر...

در هر حال، اما، بدان که مسأله‌ی فیلمنامه‌نویسی، اصول و قواعد و فنون و روش‌ها و سبک‌ها و مکتب‌ها نیست. مسأله،

● ما، متأسفانه، یک بار دیگر، در عصر «بُخل دانش» زندگی می‌کنیم. گروهی از گدایان دیروز و گداطبعان امروز، نه استاد، که استاذ کاره شده‌اند که مطلقاً دل‌شان نمی‌خواهد چیزی بیاموزند که به کار دانشجویان بیاید.

● من در عمر خویش، تنی چند از بدکارترین و فاسدترین ممیزان را دیده‌ام که دوران ممیزی‌شان که بر سر آمده، چند ماهه همه‌ی اصول فیلمنامه‌نویسی را از بر کرده‌اند و بعد به مقام منیع تدریس رسیده‌اند.

کشف راه‌های تحمیق مردم است، و یا، یافتن اندیشه‌ی سیاسی و اخلاقی، و احساس تعهد نسبت به مردم، ملت، میهن، انقلاب، منشاء اعتقاد، نسل‌های آینده و فردای این سرزمین گرفتار نظریین استعمار. هیچ یک از این دو شکل تولید هم - در مرحله‌ی اول - احتیاج به کلاس درس و مشق و تمرین و مقاله‌نویسی و گفت‌وگو ندارد. حالت اول که هیچ چیز به جز حذف آبرو نمی‌خواهد - که از فنون مادرزادی شبه روشنفکران است، یعنی انگار که از تولد با ایشان است و یا باید که در خدمت هم ایشان هم این فنون را فرابگیری. حالت دوم هم - در وهله‌ی اول - دل‌کندن از خیلی چیزها می‌خواهد و پرهیز از وسوسه‌های شبه روشنفکران اهل بساط، و خلوت با خویش و تن‌سپاری به موعظه‌ی دائمی - خود برای خود. موعظه‌های تلویزیونی هم راه به جایی نمی‌بزد. باش تا ببینی.

جمع می‌بندم: آنکس که می‌خواهد فیلمنامه‌نویسی متعلق به خطه‌ی فرهنگ و هنر بشود، در آغاز راه، باید گفت و گویی طولانی با روح خویش را ترتیب بدهد. شب، زیر آسمان خدا، در خلوت کامل. به دور از همه‌ی وسوسه‌ها و فریبکاری‌ها.

- خداوند! می‌دانم که شبه روشنفکران و خود فروختگان و خود باخنگان به من می‌خندند؛ اما علیرغم این شرایط هراس‌انگیز، می‌خواهم که با صداقت آغاز کنم. آیا هدنی شریف، متعالی،



جذابیت‌های مواد مخدر و اعمال خلاف بکشاند...  
خداوندا!...

... می‌خندی. نه؟

در عصر عزت آلوده‌ترین پولی عالم، گمان می‌کنم که به قول شادروان اخوان ثالث، سگه‌ی اصحاب کهف به بازار آورده‌یم که «به چیزی یا پیشیزی بر نمی‌گیرند، سگه‌ها مان را». نه؟ هنوز هم لبخند را از روی لب‌ت بر نچیده‌یی؟ باشد عیب ندارد. هنوز هم آنها که اینگونه می‌اندیشند، تنهای تنها نمانده‌اند و کارشان به خودکشی نکشیده است... □

انسانی، معنوی، رهایی دهنده، دستگیرنده، مددکننده و متمبر در قلب و روح قلم خود دارم؟ آیا اگر فن را با دقت و حوصله و به سرعت یاد بگیریم می‌توانم چنان هدف‌هایی را در قلب و روح خود پدید آورم و باقی نگه دارم؟

خداوندا! آیا مرا از این آرزوی رذیلانه که لقمه‌ی فاسد فیلمنامه‌نویسی در راه‌های توسعه فساد و بی‌فکری و لابلالی‌گری و دلقکی را به دهان بگذارم، دور نگه می‌داری؟ آیا، لاف‌ل، به اراده و ایمانم آنقدر توانایی می‌بخشی که به راه اهریمن تباه سازی وقت و روح هموطنان مستأصلم نروم؟

خداوندا! یاری‌ام‌کن که فیلمنامه‌نویسی باشم که شرف را معیار نوشتن قرار بدهم حتی نوشتن فیلمنامه‌های شادی بخش و سرگرم کننده را.

خداوندا! آبروی خویشان نزدیک خود - مادرم، خواهرم، همسر و دخترم - را گرو می‌گذارم که چیزی ننویسم و نسازم که مردم ما را در بی‌فکری و بی‌خیالی و بی‌ارادگی و بی‌قیدی و بی‌ایمانی فرو ببرد و از معیارهای ناب بشری دورشان کند و از اندیشیدن دریاب سعادت معنوی بازشان دارد.

خداوندا! مددم‌کن که چیزی ننویسم و نسازم که جیب مرا پُر کند و در عین حال به توسعه‌ی فحشاء کمک کند، و فساد روح را باعث شود و اوقات فراغت مردم را تباه و آلوده کند و دزدی و آدم‌کشی و جنایت و خیانت و مسخرگی و پوچی را تعلیم بدهد.

خداوندا! دستم را بگیر تا چیزی ننویسم که بچه‌ها و نوجوان‌ها را به روز سیاه بیندازد و به وسوسه‌های حرام مبتلا کند و به جانب